

بسم الله الرحمن الرحيم

تقرير درس شرح كتاب الحجة اصول كافي

آية الله سيد محمد مهدی میرباقری

جلسه شماره ۶۸ به تاریخ ۱۴۰۰/۸/۶

نظام خلت بر محور اولیاء حق و باطل - ارتباط بحث خلت و محبت الهی - شروع بررسی نظریه مرحوم علامه

طباطبائی در تفسیر المیزان ذیل آیه شریفه در امامت حضرت ابراهیم

صحیحہ معتبرہ زید شحام؛ مقام خلت و ماموریت جناب ابراهیم

بحث در روایت دوم و چهارم باب طبقات^۱ و مقام خلت حضرت ابراهیم بود. عرض شد که مقام خلت، نفوذ کسی در دائره خلوت و خصوصی فرد دیگر است؛ اتخاذ خلیل یعنی کسی را به دائره خلوت خود راه دادن؛ نوعاً هم این ارتباط و صمیمیت و خودش شدن، دو طرفه است؛ البته به تناسب دوطرف آثاری بر این مسئله بار می شود که برای تبیین آن باید مختصات دو طرف ملاحظه شود.^۲

در ادامه بحث مسئله خلت های بین مومنین و کفار را هم اشاره کردیم که ذیل اولیاء حق و باطل یک روابط خلتی بین جامعه مومنین و جامعه کفار رخ می دهد. یعنی یک روابط صمیمیت و محبت شدید و اتکائی شکل می گیرد که در محیط ایمان بر محور اطاعت و بندگی خدا و در طرف مقابل بر محور عصیان و استکبار در مقابل خداست. هرچند این خلتی که در محیط کفر هست باطنش عداوت است و روز قیامت این مسئله ظاهر خواهد شد. «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»^۳

۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷۵

۲ - کانه مقصود استاد این است که این ارتباط وثیق و خودی شدن، در نسبت بین خدا و جناب ابراهیم باید متناسب با مقام الهی معنا شود. در روایات همین لوازم دو طرفه با بیان هایی اشاره شده است. از یک طرف حضور خداوند در خلوتگاه و محیط خصوصی جناب ابراهیم به معنای تکیه کردن جناب ابراهیم به ایشان و پر کردن همه فقرهای وجود اوست. یک توحید و اخلاص ویژه از جناب ابراهیم است. اما حضور جناب ابراهیم در خلوتگاه خدا، آشنایی ایشان به اسرار الهی و وساطت ایشان در رساندن این محبت و توحید به مخلوقات و عباد است. به تعبیر دیگر خلت، خودی قرار دادن کسی و آگاه به اسرار کردن و به نحوی تکیه کردن به اوست. در مورد جناب ابراهیم اوج فقر و تکیه به خدا و افتقار است. از جانب خدا هم آگاه کردن به اسرار و واسطه خاص در هدایت قرار دادن است. خدا العیاذ بالله به کسی تکیه نمی کند ولی او را واسطه فیض خود قرار می دهد. مقام شفاعت خاص به جناب ابراهیم داده شده است.

۳ - سوره مبارکه زخرف آیه ۶۷

مقصود از این خلت اجتماعی ذیل ولی حق هم این است که اول خود امام در مقام خلت نسبت به خداست و بعد از وجود او این حقیقت سرایت می کند و مومنین هم به تناسب درجات و ظرفیت خود، مقام خلت نسبت به خداوند پیدا می کنند. بعد هم یک خلتی بین خودشان برقرار می شود که متناسب با همان خلت نسبت به خداست. اگر خلت تکیه به خدا و صمیمت خاص با اوست، خلت بین مومنین بی ارتباط با این حقیقت نیست؛ خلت بین آنها تکیه و محبت به غیر خدا و در عرض او نیست؛ بلکه همان محبت الهی، تبدیل به صمیمت و خلت بین مومنین می شود و یک نظام روابط محبت و خلت ذیل امام و ولی الهی شکل می گیرد.

در جریان باطل هم دقیقاً همینطور است و باطن این خلت کفار نسبت به هم نیز حضور ویژه ای از خلت آنها نسبت به اولیاء کفر است. خلتی که روز قیامت از این رابطه ابراز برائت و بیزارى می کنند. «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»^۴ از نسبتی که افراد با ولی خود پیدا می کنند، یک روابط اجتماعی شکل خواهد گرفت.

این بحثی است که در جای خود باید دقت شود که نسبت بین افراد در اجتماع و تاریخ بر محور نسبت بین افراد با اولیاء تاریخی و اجتماع شان شکل می گیرد. بطور مثال یک لشکر وقتی ملاحظه می شود، اگر یک نظام و انسجامی حقیقتاً بین این لشکر باشد، حقیقتاً وحدت و انسجامی در ارواح اینها نسبت به یک هدف شکل می گیرد و نسبت واحدی بین آنها و ولی و سرپرست این لشکر هست. یک هم اندیشی و هم گرایی و تعاون و نصرتی بین آنها هست و حتی در فعل هم شریک هستند و تعلق به فعل دیگری دارند. با هم کار می کنند و تعاضد در عمل و حتی فداکاری نسبت به هم دارند؛ لذا در ثواب عمل یکدیگر هم شریک هستند.

مقصود از این بحث این بود که مقام خلت جناب ابراهیم یک مقام معنوی باطنی صرف نیست که ارتباطی بین ایشان و خدا باشد. بلکه در دامنه نبوت و رسالت ایشان خلیل شده است و امر بالاتری را در عالم ایجاد می کرده است. ایشان به مقام خلت و محبت و صمیمیت و اخلاص ویژه ای با خدا رسیده است و همین در دامنه ماموریت ایشان است. ایشان قرار است امتی بسازند که آنها نیز خلیل نسبت به خدا باشند و در مقام افتقار و دستگیری دیگران شوند - البته روشن است به مقدار ظرفیت و تولی به امام خود- و نیز روابط بین خود آنها نیز به سمت محبت و خلت حرکت کند. اینکه خیال کنیم «خلت» و مقامات الهی، مقاماتی هستند که ما با ریاضت های شخصی بدست می آوریم، تصور باطلی است. این قوا و مقامات ایمانی به انبیاء و رسل داده شده و در دامنه ماموریت و تبعیت امت از آنها این مقامات اعطا می شود.

^۴ - سوره مبارکه فرقان آیه ۲۷-۲۹

نسبت بین مقام «خلیل» و «حبیب»

اما نکته آخری که در باب خلت باید توجه شود اینکه مقام جناب ابراهیم اگر به خلت تعبیر شده است در روایات مقام نبی اکرم را به «حبیب» تعبیر کرده اند. بنظر می رسد «خلت» مقام تعلق خاص و محبت جناب ابراهیم به خداست. ولی مقام «حبیب» مقام محبت نبی اکرم نسبت به خدا نیست بلکه مقام محبت خدا نسبت به نبی اکرم است. یک موقع انسان به مقام محبت الهی می رسد و خدا را دوست می دارد. یک موقع انسان به جایی می رسد که او مورد محبت خدا قرار می گیرد و محبوب الهی می شود.^۵

در آیه شریفه فرمود: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۶ یعنی کسی که در مقام محبت الهی است و خدا را دوست می دارد هنوز راه نرفته دیگری دارد که آن مقام محبوب شدن است. مقام اصلی رسیدن به نقطه است که نه فقط تو خدا را دوست می داری بلکه محبوب الهی شوی. راه رسیدن به این مقام هم تبعیت از نبی اکرم است. ایشان خود «حبیب» است و با تبعیت از ایشان این امر در عالم فراهم شده است. لذا همانطور که بر محور خلیل الهی روابط خلت شکل می گیرد، بر محور حبیب هم جامعه و امتی ساخته می شود که روابط متناسب با همین مقام است و همه چیز مورد حب و رضایت الهی می شود. آنچه محبوب و مرضی خداست در نقطه کمال آن ذیل نبی اکرم و اهل بیت ایشان است و اصل این روابط و تناسبات در عصر ظهور دیده خواهد شد.^۷

باز اشاره می کنیم که کسی خیال نکند بدون ولایت و شفاعت نبی اکرم کسی به مقام حبیب بودن می رسد. اینکه خیال کنیم خودمان می رویم و می رسیم یا اینکه خیال کنیم با نبی اکرم می رویم و از یک جایی از ایشان بی نیاز می شویم اینها توهماتی است که انسان را به بیراهه می کشد. چیزی مستقل به کسی در عالم داده نشده است الا اینکه ذیل نبی اکرم حرکت است. همه اخلاق و صفات حسنه در اختیار ایشان است و به مقداری تولی به انسان عطا می شود و باطن آن هم تولی است. اگر از تولی لحظه ای انسان خارج شود، همه چیز از دست خواهد رفت.

^۵ - در روایت فرمود: «عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ جَاءَ قَوْمٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ وَقَالُوا: زَعَمْتَ يَا مُحَمَّدُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا فَمَا الَّذِي صَنَعَ بِكَ؟ قَالَ: اتَّخَذَنِي حَبِيبًا، وَ الْحَبِيبُ أَقْرَبُ مِنَ الْخَلِيلِ إِلَى خَلِيلِهِ الْحَدِيثُ» الهداية الكبرى، ص: ۶۷. در این روایت که نقل های دیگری نیز در کتب دیگر هم دارد، مقایسه ای بین مقام خلیل و حبیب شده است که امری اقرب به خداوند متعال است.

^۶ - سوره مبارکه آل عمران آیه ۳۰.

^۷ - استاد اشاره می فرمودند که جنس روابط ایمانی بین افراد به نحوی که همه ایثار و فداکاری دارند و به جمع المال و مزامله می رسند این در عصر ظهور است. اینکه مومن بدون اطلاع برادرش دست در اموال برادر کند و نیاز خود را برطرف کند و در طرف مقابل هم همین باشد اینها در روایات به عصر ظهور تطبیق شده است.

لذا می‌گوییم مقصود ما این نیست که بگوییم «خلت» بر محور جناب ابراهیم ایجاد شده است و محبوب شدن بر محور نبی اکرم. بلکه مقام خلّتی هم که به جناب ابراهیم داده شده است و ماموریت ایشان، ذیل ماموریت نبی اکرم است. یعنی اصل مقام خلّت هم در اختیار نبی اکرم است و جناب ابراهیم در نسبت خاصی که با حضرت دارند این سطح از ولایت حضرت را در عالم بسط داده و امتی در این مقیاس ساخته است. لذا در روایات هم مکرر، مقام خلّت به خود نبی اکرم هم تطبیق شده است.

تتمه و تامل: ما عرض کردیم که مقام خلّت در ادامه نبوت و رسالت است. تفاوت‌هایی را سابقاً در مورد فرق بین نبوت و رسالت از حیث ماموریت اشاره کردیم. نبی خبرش متعدّدی است ولی وارد معرکه اجتماعی و درگیری با بت‌ها و شرک و اولیاء طاغوت نمی‌شود. ولی رسول می‌آید و اختلاف ایجاد می‌کند و تفکیک و تمییزی دارد. ولی بعد از این که بیان شده است مقام خلّت است این چه تفاوتی در ماموریت ایجاد می‌کند؟! و ظاهراً این مقام هم برای بقیه انبیاء اولوالعزم هم نبوده است و جناب ابراهیم قبل از امامت این مقام را پیدا کرده‌اند. این سیر ایشان از رسالت به خلّت و قبل از امامتی که ولایت تاریخی است و انبیاء و رسل دیگر ذیل او هستند، چه توضیحی دارد؟! این بحثی است خیلی از لسان ادله و روایات روشن نشد و نیاز به تامل بیشتری دارد. شاید در مباحث آتی قدری بیشتر به این بحث پرداخته شود.

آیه شریفه سوره بقره و مقام امامت

اما سرفصل بعدی که در این روایات باید بحث شود، تبیین مقام امامت در مستوای آیه شریفه است. در این روایات حضرت فرمودند مقام امامت، مقام نهایی جناب ابراهیم است که بعد از گذراندن ابتلائات بوده است و آیه شریفه از همین حقیقت بحث کرده است. فرموده: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۸ لذا ما برای ادامه بحث به بررسی این آیه شریفه خواهیم پرداخت.

این آیات در مواجهه نبی اکرم با اهل کتاب و انکار آنها نسبت به حضرت است؛ و آنها را آگاه می‌کند که جریان نبوت با آنها ادامه پیدا نمی‌کند بلکه کار دست رسولی خواهد بود که از نسل جناب ابراهیم است که ایشان بستر ماموریت رسول خاتم را فراهم کرده است. بعد در ادامه با آیات متعدّدی از اقدامات جناب ابراهیم و ماموریت‌های ایشان بحث کرده است که به تعبیری امت‌سازی ایشان و تمهید برای نبی اکرم است. در این آیات این بحث مطرح شده است که جناب ابراهیم دو جریان را درست کرده که یکی بنی اسماعیل در سرزمین مکه و کعبه است؛ یکی هم بنی اسحاق و یعقوب

^۸ - سوره مبارکه بقره آیه ۱۲۴.

است که در فلسطین و بیت المقدس است. در ادامه آیات هم تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه بحث می شود. اینها بحث هایی سیاقی جدی آیه است که در تبیین مقام امامت حضرت ابراهیم و امت سازی ایشان دخیل است و باید بحث شود. اما ابتدا بحث از خود آیه و مفردات و نکات آیه را خواهیم داشت. برای بررسی آیه شریفه ابتدا نظریه مرحوم علامه طباطبائی را ذیل آیه شریفه مورد بررسی قرار می دهیم. ایشان در ابتدا بحث از ابتلاء به کلمه را بحث کرده اند که بحث مختصری است. بعد بطور مفصل از مقام امامت بحث کرده اند. در ادامه نیز بحث ظلم و مقام عصمت انبیاء و ائمه را مورد اشاره قرار داده اند. حال به تفصیل مباحث ایشان را اشاره می کنیم.

امامت حضرت ابراهیم در دوره پیری و بعد از نبوت

نکته اول در بحث ایشان این است که این مسئله و اتمام ابتلائات و رسیدن به مقام امامت امری بوده است که در پیری حضرت بوده و ایشان نبی و رسول بوده است و چیزی که به ایشان داده شده است غیر از نبوت و رسالت بوده است. ایشان برای اثبات این مسئله به جمله از ای از آیات استشهاد می کنند.

قرینه اول اینکه در آیات ذبح حضرت اسماعیل بعد از اینکه امتحان تمام شد فرموده: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ»^۹ یعنی بلاء بزرگ و آشکاری برای ایشان همین واقعه بوده است که روشن است در دوره پیری ایشان بوده است. زیرا در آیات اشاره شده است که بحث فرزند دار شدن ایشان به اسماعیل و اسحاق در دوره پیری ایشان بوده است. فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ»^{۱۰} یعنی روشن است که ایشان جناب اسماعیل را در پیری داشته است و این مرحله امامت ایشان متاخر از این واقعه بوده است.

قرینه دیگر هم این است که در همین آیه فرموده: «و من ذریتی» درحالیکه ایشان تا سن پیری به تصریح قرآن فرزند نداشت و اصلاً حتی امید هم نداشت که فرزند دار شود. لذا وقتی که ملائکه بشارت فرزند به ایشان دادند ایشان تعجب کرد. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ»^{۱۱} لذا کسی که ناامید از فرزند بوده است معنی ندارد که وقتی امام می شود از ذریه خود سوال کند که آیا به ذریه من می رسد یا خیر؟! لذا اینها نشان می دهد که این مقامی است که در پیری ایشان و متاخر از بزرگ شد و ذبح اسماعیل بوده است. و روشن است که ایشان در آن زمان مقام نبوت و حتی رسالت داشته است.

^۹ - سوره مبارکه صافات آیه ۱۰۶

^{۱۰} - سوره مبارکه ابراهیم آیه ۳۹

^{۱۱} - سوره مبارکه حجر آیه ۵۳-۵۴. نیز رجوع کنید به آیات سوره مبارکه هود ۷۱-۷۳

بحث «ابتلاء» در نظریه المیزان

ایشان در بحث ابتلاء فرمودند این لغت به معنی آزمایش کردن برای ظهور باطن است. یعنی فضایی فراهم شود یا به تعبیر دیگر انسان در صحنه ای قرار گیرد که انسان در معرض امر و نهی خداوند قرار گیرد به نحوی که آنچه در باطن دارد را آشکار کند.

بنظر ما این فرمایش قدری باید دقیق تر بیان شود؛ زیرا ابتلاء فقط به غرض آشکارشدن باطن نیست بلکه هر ابتلائی برای انسان بستر اختیار جدید است. انسان با ابتلائات است که اختیارش بالغ می شود و امکان ایجاد ملکات و صفات حمیده را در خود پیدا می کند. بحث صرفاً بروز نیست بلکه بستر رشد و اختیار انسان است.

به تعبیر دیگر اگر هم بحث ظهور و بروز حقائق باطنی انسان باشد، در بستر اختیار انسان در واقع یک حضور اختیاری از مقتضیات وجودی انسان است. اینطور نیست که انسان مومن یا کافر یا منافق بود و در این صحنه فقط ابراز می کند بلکه واقعاً این ابتلاء بستری برای ایمان و کفر و نفاق اوست و حتی اگر چیزی از نفاق در درون فرد بود این صحنه هم امکان فرورفتن در درکات نفاق است و هم بستری برای تطهیر و توبه انسان. لذا این اختیار او امکان سیر و تقویت و رشد یا توبه و برگشت و عوض کردن مسیر برای انسان است.

البته یک بحثی در مورد ابتلاء الهی هست که خداوند که آگاه به اسرار است چه معنایی برای ابتلاء او هست؟ مگر او نمی داند که حال انسان ها چگونه است که آنها را امتحان می کند؟ لذا فرمودند ابتلاء الهی برای معلوم شدن در نزد خدا نیست بلکه برای روشن شدن و آشکار شدن از بطن به ظاهر است. لذا خیلی از موارد استعمال علم الهی در بحث امتحانات را مفسرین به آشکار شدن معنا می کنند. وقتی که می گویند «لِیَعْلَمَ اللَّهُ» مقصود این است که امر باطنی آشکار شود و بروز پیدا کند.

ولی این استدلال اشکال دارد زیرا قبول داریم که ابتلاء برای معلوم شدن در نزد خدا نیست ولی ابتلاء بستری برای رشد و اختیار انسان هم است و صرفاً بروز از باطن به ظاهر نیست. لذا اینکه مثلاً می فرماید: «لِیَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ»^{۱۲} مقصود علم فعلی است که با اراده و اختیار انسان امری حادث می شود. نه اینکه نصرت یا عدم نصرت در باطن بود و فقط آشکار می شود. البته ممکن است در جاهایی این معنای ظهور امر باطنی به ذهن نزدیک باشد؛ مثلاً می

^{۱۲} - سوره مبارکه حدید آیه ۲۵

فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ فَيَاذَنَ اللَّهُ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ * وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا»^{۱۳} در اینجا شاید کسی بگوید مقصود نفاقی بود که عده ای در قلوب داشتند و ابتلائات بستری می شود فرد این نفاق را آشکار می کند.

ولی در بعض موارد تعبیر ابتلاء برای تمحیص و رشد و ایجاد صفات جدید است. مثلاً در مورد همین غزوه احد در سوره آل عمران فرمود: «لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ»^{۱۴} یعنی این ابتلائات برای تمییز و تمحیص بوده و صرفاً برای ابراز نیست. در این صحنه هاست که ایمان انسان بستر رشد پیدا می کند و درجات بالای ایمان بدست می آید. ظهور اگر به این معناست که فرد امکان جلوه دادن حقیقت وجود و ارتقاء آن را پیدا کند، ما هم قبول داریم. لذا در آیات مکرری در باب ابتلائات و صحنه های سنگین قرآن تعبیر ازدیاد ایمان می کند.^{۱۵} پس ابتلاء صحنه رشد ایمان و کفر و نفاق است؛ صحنه ای است که انسان می تواند حتی خود را تطهیر کند و توبه کرده و برگردد. یا ایمان داشته را از دست بدهد و مرتد شود.^{۱۶} اما مباحث دیگر ایشان در جلسات آتی. والحمدلله...

^{۱۳} - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۶۶-۱۶۷. هرچند مثل این تعبیر هم با اختیار و جهت گیری جدید و موضع گیری های جدید منافاتی ندارد و بحث صرفاً ظهور ما فی الباطن نیست.

^{۱۴} - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۵۴.

^{۱۵} - در آیات قرآن در جنگ احزاب و صحنه سنگین محاصره نظامی شهر فرموده: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا» سوره احزاب آیه ۲۲

^{۱۶} - این بحث آیات مکرری دارد که بحث ارتداد و بحث ازدیاد ایمان و کفر و نفاق و توبه و تطهیر و... اگر در قرآن و روایات دنبال شود این بحث کاملاً روشن می شود و استاد در مقام استقصاء این بحث نبودند.